



گاردنر

چه نمی‌گویند؟

پاسخ به پرسش‌ها و سوء برداشت‌ها
درباره هوش‌های چندگانه

لاله صحافی

شده، تفسیرها و برداشت‌های زیادی از آن کرده‌اند و به گونه‌های مختلفی از آن استفاده شده است. در کشور ما نیز ایده هوش‌های چندگانه جذابیت زیادی پیدا کرده است اما برای اینکه نظریه‌ای بتواند به‌درستی به عمل نزدیک شود و در کاربرد به بیراهه نرود، لازم است به‌درستی فهمیده شود و از نظر مفهومی به صورت عمیقی درک گردد. درباره هوش‌های چندگانه پرسش‌های زیادی به گاردنر فرستاده می‌شود و او تلاش کرده است در طول این سال‌ها به پرسش‌های اساسی در این باره پاسخ گوید. همچنین، خود گاردنر به سوء برداشت‌ها و سوء تفسیرهایی که درباره این نظریه به وجود آمده، واکنش نشان داده است. در تلاش برای به کارگیری صحیح این نظریه در عمل، در این مقاله چند پرسش و سوء برداشت متداول درباره هوش‌های چندگانه مطرح می‌شود و پاسخ‌های خود هوارد گاردنر به آن‌ها ارائه می‌گردد.

بسیاری از نظریات و ایده‌های روان‌شناسی و تربیتی در جامعه آموزشی مورد توجه قرار می‌گیرند و تلاش می‌شود که با به‌کارگیری آن‌ها راهکارهای عملی ارائه گردد و به عبارت دیگر، این نظریات در عمل مورد استفاده قرار گیرند. مشکلی که در برقراری ارتباط بین نظریه و عمل در بسیاری از این موارد به وجود آمده، سوء برداشت‌ها، سوء تفسیرها و ساده‌سازی‌هایی است که به سبب آن‌ها یا این نظریه‌ها در عمل به ضد خود تبدیل می‌شوند و یا فایده‌ای که می‌شد برای بهسازی امر تربیت داشته باشند، حاصل نمی‌آید. یکی از این نظریات، نظریه هوش‌های چندگانه هوارد گاردنر است؛ ایده‌ای که حدود چهار سال پیش مطرح شد و از طرف جامعه تربیتی با اقبال مواجه گردید. با اینکه این نظریه در حوزه روان‌شناسی مطرح شده بود، به زودی به حوزه تربیت و آموزش نیز راه یافت. طی سال‌هایی که این ایده مطرح

آیا برای اندازه‌گیری هوش‌های چندگانه، آزمونی وجود دارد؟

گاردنر: «آزمونی که مورد تأیید من باشد وجود ندارد.»

آیا می‌توان مجموعه آزمونی برای اندازه‌گیری هوش‌های چندگانه تدوین کرد؟

گاردنر در پاسخ به این پرسش و پرسش‌های مشابه از چند منظر موضوع را بررسی می‌کند. اول اینکه چرا معلمان یا والدین می‌خواهند چنین اندازه‌گیری‌ای را انجام دهند و با اطلاعات حاصل از آن می‌خواهند چه کنند؟ در واقع، پرسش درباره هدف طراحی آزمون و چرایی چنین اندازه‌گیری‌ای است. گاردنر دلایلی را درباره صرف‌نظر کردن از خلق چنین ابزاری ارائه می‌کند؛ از جمله اینکه این اندازه‌گیری‌ها ممکن است به شکل جدیدی از برچسب زدن یا کم ارزش شمردن بعضی از افراد منجر شود. او معتقد است که این نظریه نباید راهی جدید برای طبقه‌بندی افراد و به تبع آن، احساس شکست برای گروه جدیدی از افراد باشد. اگر هدف از آزمون و اندازه‌گیری به دست آوردن جدولی از نمرات مربوط به هر هوش است که قرار است به دانش‌آموزان یا والدین داده شود، خطر آن وجود دارد که این اندازه‌گیری‌ها به جای آنکه محرکی برای امتحان کردن تجارب جدید باشند، اعدادی به عنوان اندازه‌های نهایی هوش‌ها در نظر گرفته شوند. اگر هدف از این اندازه‌گیری‌ها درک این است که یک موضوع خاص در کلاس چگونه تدریس شود و یا چه موضوعاتی تدریس شوند و چه فرصت‌های فوق برنامه‌ای به دانش‌آموزان ارائه شود، طراحی ابزار اندازه‌گیری می‌تواند مفید باشد و اطلاعاتی در اختیار معلمان قرار دهد.

علاوه بر این، به اعتقاد گاردنر به دست آوردن

مجموعه آزمون‌های مناسب برای هر هوش، به شدت پیچیده و چالش برانگیز است و فقط در حالتی می‌توان آن را با موفقیت انجام داد که روش‌های اندازه‌گیری متعددی برای هر هوش ساخته شود و سپس اطمینان حاصل آید که افراد با این ابزارها و روش‌ها احساس راحتی می‌کنند. برای مثال، هوش فضایی حاصل عملکرد فرد در فعالیت‌هایی چون پیدا کردن راه در یک مکان ناشناخته، بازی شطرنج، خواندن نقشه و طراحی فنی، و به خاطر آوردن ترتیب وسایل در اتاقی است که به تازگی تخلیه شده است.

برای هوش‌های چندگانه آزمون‌هایی طراحی شده است که شناخته شده‌ترین آن‌ها شاید MIDAS باشد. این آزمون‌ها

معمولاً به جای اندازه‌گیری دقیق هوش‌ها، حس ساده‌ای از علائق و ترجیحات افراد را مشخص می‌کنند. به عقیده گاردنر، این آزمون‌ها دو ضعف مهم دارند: واقعاً نقاط قوت هوش‌ها را اندازه‌گیری نمی‌کنند؛ زیرا تکالیف عملکردی برای تشخیص چگونگی هوش موسیقایی، هوش فضایی و یا هوش بین فردی لازم است. ۲) فرض می‌گیرند که افراد هوش درون فردی خوبی دارند؛ یعنی فرد خودش را به خوبی می‌شناسد. بسیاری از ما فکر می‌کنیم که خودمان را خوب می‌شناسیم؛ در حالی که لزوماً این‌طور نیست. در واقع، گاردنر به تست‌های خود اظهاری اطمینان ندارد.

او معتقد است که استفاده از این آزمون‌ها برای آشنایی با ایده هوش‌های چندگانه اشکالی ندارد؛ حتی به عنوان ابزاری برای فکر کردن درباره انواع هوش‌های خود و دیگران، می‌تواند جالب باشد اما تنها در صورتی می‌توان درباره هوش‌های افراد اطلاعات پیدا کرد که بتوان نحوه عملکرد آن‌ها را در تکالیفی که به همان هوش‌ها نیازمند است، بررسی و اندازه‌گیری نمود.



خطر آن وجود دارد که این اندازه‌گیری‌ها به جای آنکه محرکی برای امتحان کردن تجارب جدید باشند، اعدادی به عنوان اندازه‌های نهایی هوش‌ها در نظر گرفته شوند

استعدادیابی بر اساس هوش‌های چندگانه در سنین کودکی

در ۸ آوریل ۱۹۹۸ (فروردین ۱۳۹۸) مقاله‌ای با عنوان «والدین باید شغل آینده فرزندان خود را از کلاس سوم بدانند» در یک روزنامه پاکستانی منتشر شد. در این مقاله به این موضوع اشاره شده بود که «بسیاری از افراد حتی پس از اتمام دوره کارشناسی ارشد درباره حرفه و شغلی که قرار است داشته باشند، ایده‌ای ندارند و پس از اتمام این دوره متوجه می‌شوند که نمی‌خواهند در رشته‌ای که تحصیل کرده‌اند، مشغول به کار شوند؛ در حالی که با استفاده از نظریه هوش‌های چندگانه می‌توان توانایی‌های کودکان را با طرح چند پرسش ساده به سادگی مشخص کرد. از کلاس سوم، والدین و معلمان باید درباره توانایی‌های کودکان هوشیار باشند. با استفاده از نظریه هوش‌های هشت‌گانه گاردنر، والدین می‌توانند تشخیص دهند که کودکان در یک هوش، سرآمد و در یک هوش، ضعیف‌تر از همه هستند و در شش هوش دیگر در قلمرو میانی قرار دارند ...»

مشابه این ادعاها در کشور ما ایران هم فراوان شنیده می‌شود. عناوین مختلفی مانند استعدادیابی یا شناسایی هوش‌های چندگانه در سنین پایین مطرح می‌شود تا والدین و مهم‌تر از آن‌ها نظام آموزشی بتواند کودکان را در مسیر هوش و استعداد برتر هدایت کند که البته در بسیاری از موارد با اقبال عامه مردم

نیز مواجه می‌شود.

هوارد گاردنر در تاریخ سوم مه ۲۰۱۹ (اردیبهشت ۱۳۹۸) به این مقاله واکنش نشان داده است:

«به تازگی مقاله‌ای در یک روزنامه پاکستانی دیده‌ام. این مقاله بر این مشاهده استوار است که بسیاری از افراد، حتی پس از اتمام دوره کارشناسی ارشد، درباره شغلی که می‌خواهند انتخاب کنند ایده‌ای ندارند. من نمی‌توانم قضاوت کنم که این ادعا صحیح است یا نه؛ چه درباره جوانان پاکستانی و چه درباره جوانان آمریکایی، اما از این مشاهده که ممکن است درست باشد، جهشی بزرگ به ادعای بعدی و همچنین عنوان مقاله شده است که والدین باید شغل آینده فرزندان خود را از کلاس سوم بدانند. هیچ پشتوانه‌ای برای این ادعا وجود ندارد که والدین می‌توانند هوش برتر ضعیف و میانه فرزندان خود را از کلاس سوم شناسایی کنند.

افراد در مشخصات هوشی با هم تفاوت دارند و فرمول ساده‌ای برای نقاط قوت و ضعف آن‌ها وجود ندارد. هوش‌ها با تکیه بر تجارت، انگیزه‌ها و فرصت‌هایی که افراد به دست می‌آورند، رشد می‌کنند یا امکان رشد پیدا نمی‌کنند. والدین، به جای تلاش برای پیش‌بینی یا دیکته کردن یک شغل، باید فرزندان خود را تشویق کنند که راه‌های مختلف را امتحان کنند و آمادگی دنبال کردن شغل‌های مختلفی را داشته باشند. چه کسی می‌تواند پیش‌بینی کند که چشم‌انداز شغلی نسل بعد چگونه خواهد بود؟»

همان‌طور که پاسخ گاردنر آشکار می‌سازد، پیش‌بینی یا شناسایی هوش‌های کودکان به منظور تعیین آینده شغلی و حرفه‌ای آن‌ها کاری بدون پشتوانه علمی و بیهوده است. توانایی‌های

ذهنی و به عبارت دیگر هوش‌های کودکان در طول زمان با مواجه شدن آن‌ها با فرصت‌های مختلف و تجارب گوناگون می‌تواند توسعه یابد یا از توسعه باز بماند. بنابراین، والدین یا معلمان به جای تأکید بر اندازه‌گیری هوش کودکان بهتر است فرصت‌هایی را برای کودکان فراهم آورند و آن‌ها را تشویق کنند که تجربه‌های مختلفی کسب کنند تا امکان رشد هوش‌ها و توانایی‌های مختلف آن‌ها میسر گردد.

سبک‌های یادگیری و هوش‌های چندگانه

یک سوء تفسیر دیگر درباره نظریه هوش‌های چندگانه این است که عده‌ای آن را به ایده سبک‌های یادگیری فرومی کاهند. برای روشن شدن این موضوع برای عموم، گاردنر در سال ۲۰۱۳ در روزنامه واشنگتن پست مقاله‌ای با عنوان «هوش‌های چندگانه، سبک‌های یادگیری نیستند» نوشت. در این مقاله، گاردنر پس از توضیح مختصری درباره هوش‌های چندگانه می‌گوید ایده

سبک‌های یادگیری، ایده منسجمی نیست. کسانی که این مفهوم را به کار می‌برند، معیارهای لازم برای هر سبک و این را که هر سبک از کجا آمده است، سبک‌ها چگونه تشخیص داده می‌شوند و چگونه مورد استفاده قرار می‌گیرند مشخص نمی‌کنند.

در ایده سبک‌های یادگیری، بعضی وقت‌ها گفته می‌شود که سبک این یادگیرنده شنیداری است. منظور این است که این فرد از طریق گوش بهتر یاد می‌گیرد یا فرد دیگری یادگیرنده دیداری است و منظور این است که از طریق چشم بهتر یاد می‌گیرد. گاردنر می‌گوید این مفهوم نامسئجم است؛ زیرا مثلاً اطلاعات فضایی و خواندن، هر دو از طریق چشم برای فرد حاصل می‌آیند اما دو ساختار شناختی کاملاً متفاوت را درگیر می‌کنند. همین‌طور موسیقی و سخن گفتن، گوش را فعال می‌کنند اما این دو، به ساختارهای شناختی متفاوتی وابسته‌اند. اینکه چگونه اطلاعات مختلف به مغز می‌رسد (از طریق

چشم‌ها، گوش‌ها یا دست‌ها) مهم نیست. آنچه که مهم است، توانایی پردازشگرهای ذهنی مختلف (هوش‌ها) در پردازش این اطلاعات حسی است. باور به هوش‌های چندگانه مانند این است که هر فرد چندین پردازشگر ذهنی نسبتاً مستقل دارد که قدرت هر یک می‌تواند متفاوت باشد.

گاردنر در پایان به مریبان سه توصیه می‌کند:

۱. تا جایی که می‌توانید، درباره دانش‌آموزان خود بیشتر بدانید و روش‌هایی را در تدریس به کار ببرید که برای آن‌ها راحت و کارآمد است.

۲. موضوعات مهم را با روش‌های متعدد تدریس کنید نه فقط با یک روش (مثلاً داستان، هنر، نمودار و...). فهم عمیق یک موضوع مستلزم این است که بتوانید آن را به روش‌های متفاوت ارائه دهید.

۳. اصطلاح «سبک یادگیری» را به کار نبرید؛ زیرا باعث سردرگمی می‌شود و نه کمکی به شما می‌کند، نه به دانش‌آموزان.

والدین، به جای تلاش برای پیش‌بینی یا دیکته کردن یک شغل، باید فرزندان خود را تشویق کنند که راه‌های مختلف را امتحان کنند و آمادگی دنبال کردن شغل‌های مختلفی را داشته باشند

* منابع

1. https://static1.squarespace.com/static/5c65be2cfb22a5044c764343/t/5c8a6b64fa0d602b39b5b04b/1552575332523/faq_march2013.pdf
2. <https://www.multipleintelligencesoasis.org/blog?offset=1555608167502>
3. <https://www.multipleintelligencesoasis.org/blog/2019/4/18/dcpzd4lk88chea2ayrgfm54xexzv9v>
4. https://www.washingtonpost.com/news/answer-sheet/wp/2013/10/16/howard-gardner-multiple-intelligences-are-not-learning-styles/?noredirect=on&utm_term=.2b934622673a
5. <https://www.samaa.tv/living/2019/04/parents-should-know-their-kids-future-careers-from-class-three/>